



۱۱

آغاز به کار نمایشگاه دائمی کودک و نوجوان

رمضان گنج مهارت زندگی

۱۲



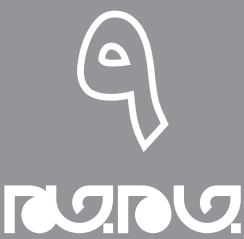
۱۰

انفجار گیشه در «موقعیت مهدی»



فرهنگ

شنبه ۲۷ فروردین ۱۴۰۱ :: شماره ۶۱۹۳



شعر و مکت

روژه آن نیست که صبحی برسانیم به شامی

شعری از علیرضا قزوه
به سلام رمضان بر شده‌ام باز به بامی
ماه نوا! ماه نوا! از مات درودی و سلامی
ماه نوا! ماه نوا! امسال به پیمانہ چه داری؟
پیش از این از رمضانم نه می‌ای مانده نه جامی
ماه نوا! ماه نوا! امشب چه شب واقعه‌جوشی است
چه شب واقعه‌جوشی! چه شب آینه‌فامی!
ماه نوا! ماه نوا! امسال مرا نور بیاموز
تو که در مهر امامی، تو که در سوز تمامی
ماه نوا! در پی تفسیر نویی از رمضان
روژه آن نیست که صبحی برسانیم به شامی
رمضان آمد و در سفره افطار و سحر نیست
نه تو را نان حلالی - نه مرا آب حرامی
در سلام رمضان کاش یکی آینه باشم
آه - آینه در آیینہ - عجب حسن ختامی!

مکت

ماه نماد رمضان است. شعر و ادبیات ما سرشار است از تصویرسازی‌هایی که شاعران با ماه و به‌خصوص ماه نو به معنای آغاز و پایان این ماه ساخته‌اند. گل سرسبزشان هم که

البته حافظ است؛
بیا که ترک فلک، خوان روزه غارت کرد
هلال عید به دور قدح اشارت کرد
ثواب روزه و حج قبول آن‌کس برد
که خاک میکده عشق را زیارت کرد
در میان شعرهای بسیاری که برای ماه رمضان (چه برای شروع و چه پایانش) گفته شده است، ماه نو همیشه در حد یک نماد بوده است، نگاه شاعران به ماه می‌افتاده است و از ماه‌و شکل ظاهری‌اش، به چیزهای دیگر فکر می‌کرده‌اند؛ یکی ماه نو را به شکل داس می‌دیده است، یکی به شکل ابرو و از داس به یاد مرگ و نیستی می‌افتاده، از ابرو به یاد ابروی معشوق و در نتیجه یا شعر نو می‌دانه می‌گفته‌اند یا شعر عاشقانه می‌سروده‌اند اما اتفاق جالب و ویژه‌ای که در این شعر علیرضا قزوه افتاده، این است که شاعر به جای نگاهی نمادگرایانه به ماه نو، با ماه نو وارد گفت‌وگو می‌شود.

ماه نو، مانند یک انسان که حرف‌ها را می‌شنود و درک کاملی از همه چیز دارد، طرف مخاطب شاعر قرار می‌گیرد و شاعر ضمن درود فرستادن به ماه نو و ابزار خوشحالی از این‌که او آمده است و با خود خبر رمضان را آورده است، حرف‌هایی با ماه‌نو می‌زند که نشان‌دهنده دیدگاه فکری او و شکل و شیوه توجه او به ماه رمضان است.

شاعر از ماه نو می‌خواهد به او نور بیاموزد و معتقد است باید تفسیر تازه‌ای از رمضان پیدا کند، زیرا آنچه از رمضان و روزه بر او و اطرافیانش گذشته است، باعث تحول روحی و اخلاقی‌شان نشده است.

شاید بیت‌الغزل این شعر این باشد که؛
ماه نوا! در پی تفسیر نویی از رمضان
روژه آن نیست که صبحی برسانیم به شامی

که به‌خوبی حرف دل شاعر را بیان می‌کند و توانایی شاعر در به‌کارگرفتن زبانی را نشان می‌دهد که کاملاً به زبان روزمره مردم نزدیک است.

قدیریان تاکون درها تیلوهای بی‌انگاه انقلابی نقاشی کرده است | عکس: تسنیم



گفت‌وگو با عبد الحمید قدیریان، چهره سال هنر انقلاب

هنوز نتوانسته‌ایم از ابزار هنر درست استفاده کنیم

صفحه ۱۱۰

گفت‌وگوی جام جم با محمدعلی بهمنی به مناسبت سالروز تولد ۸۰ سالگی او

ترانه‌های امروز، شبیه جوک شده‌اند



زینب مزوقی

فرهنگ و هنر

بعد از چند بوق کوتاه؛ پاسخ تماس را می‌دهد. می‌پرسم خوب هستید استاد؟ تولدتان مبارک. می‌گوید: خوب که نه... ممنونم مهربان! ولی تولد ۸۰ سالگی که تبریک ندارد. پشت خط تلفن روزنامه، محمدعلی بهمنی است. با خودم چند بیت معروف از غزل‌هایش را در همان حین در ذهنم مرور می‌کنم. محمدعلی بهمنی متولد ۲۷ فروردین سال ۱۳۳۱ است و بهانه گفت‌وگویمان با او. تولد ۸۰ سالگی‌اش است اما تولدی که اتفاقاً تبریک دارد. برای وجودش به‌عنوان شاعر معاصر؛ هر چه عمر داشت؛ خرج آبروی غزل کرد. برای تمام بیت‌هایی که با وجود سادگی کلمات اما به شگفتی آنها را کنار همدیگر چید و ماندگار کرد. تبریک دارد؛ برای ماندگارتر کردن غزل، جان پخشیدن و درخشیدن شعر و ادبیات معاصر. محمدعلی بهمنی احتمالاً تنها شاعری است که در قطار به‌دنیا آمده و همین موضوع را به‌عنوان اولین سوال مطرح می‌کنم. گفت‌وگوی زیر، گپ و گفتی صمیمی با این چهره همیشه ماندگار غزل معاصر است.



حتی همین الان که این سوال را کردم هم چیزی به ذهن‌تان نرسید؟

نه دیگر! الان که دیگر پایان ماست. همین تبریکی که شما گفتید، تبریک ۸۰ سالگی‌ام است. حتی حالا که با شما در حال گفت‌وگو هستم هم چندان حال مساعدی ندارم اما چون به من لطف داشتید، دوست نداشتم محبت شما را بی‌پاسخ بگذارم.

درباره فضای شعر امروز نظرتان چیست؟ به عنوان شاعر پیشکسوت معاصر اگر بخواهید تحلیلی داشته باشید، ما پیشرفت کردیم، پسرفت یا اصلاً در جاذبه بود؟

حقیقت این است که ما شاعر با ارزش بسیاری در میان جوانان داریم. من شیفتگی بسیاری به پیدا کردن شعر خوب میان جوانان دارم و می‌دانم و می‌بینم که چقدر شاعران جوان خوبی داریم. درک خوبی هم دارند اما درگیر این مساله هستند که حالا مثلاً اگر شعر خوبی نوشتند ولی عاقلانه نیست آن را سریعاً منتشر کنند زیرا ممکن است همزمان با ایجاد یک موج برای یک شعر خوب، ببینیم که این شعر پیش از این سروده شده است یا در زمان انتشار یک شعر خوب در کنارش

برای همین مرا به دست همین برادرم که در چاپخانه کار می‌کرد، سپرده بود. چون چند ماه تعطیلی بود، مادرم گفته بود این بچه را هم با خودتان ببرید تا در خانه تنها نماند. البته مادر من هم شعر را بسیار دوست داشت و چون تحصیلاتش زبان فرانسه بود، خودش نیز شعرهای فرانسوی را ترجمه می‌کرد و می‌خواند. همین موضوع ما را با شعر به صورت خانوادگی عادت داده بود. بالاخره در دیداری که آقای مشیری از من خواست شعر بگویم، پس از نوشتن از من پرسید از چه کسی کمک گرفت و این شعر را به چه کسی نشان دادی؟ من به او گفتم هیچ‌کس و به تنهایی این شعر را نوشتم. خندید و لذت برد و گفت پس شعر نوشتنت را ادامه بده. شعر می‌نوشتم و آقای مشیری اشکالات و ایرادات آن را می‌گرفت. بعدها حرکتی در وجودم به راه افتاد اما همه این راه را مدیون فریدون مشیری هستم.

آشنایی شما با فریدون مشیری به چه شکل بود؟ در آن زمان روزنامه‌ای چاپ می‌شد و آقای مشیری مسؤول بخش شعر آن بود. برادرم در چاپخانه‌ای کار می‌کرد که همین روزنامه در آن چاپ می‌شد. مادرم چون معلم بود و روزها سرکار، من در خانه تنها می‌ماندم.

به عنوان تنها شاعری که در قطار متولد شده است کمی درباره همین ماجرا بگویید و این که چه اتفاقی افتاد که در قطار به دنیا آمدید.

واقعیتش نمی‌دانم آن موقع چه احساسی داشتم. چون خودم از دنیای اطرافم خبر نداشتم، آن‌گونه که خانواده برایم تعریف کردند دو ایستگاه مانده به اندیمشک به دنیا آمدم. (می‌خندد)
دو سه ماه مانده بود به تولدم، دایی‌ام در اندیمشک بیمار می‌شود و مادرم هم برای دیدار با دایی‌ام با قطار راهی اندیمشک می‌شود و من در قطار به دنیا می‌آیم. ظاهراً حدود ۲۰ روزی هم در اندیمشک می‌مانیم و همین می‌شود که شناسنامه‌ام را هم از دزفول می‌گیرند و من متولد دزفول می‌شوم.

چه شد که مسیر شما به شعر و شاعری افتاد؟
خب شعر را هر آدمی دوست دارد دیگر ا ولی یک روز آقای مشیری در ۹ سالگی به من گفت که تو می‌توانی شعر هم بگویی. همان صحبتی که با من کرد، با اشتیاقی که خودم هم به شعر داشتم، مدتی در ذهنم با خودم جست‌وجو کردم. بعد از مدتی که آقای مشیری را دیدم، پرسید شعری گفتی؟ گفتم یک چیزهایی گفتم اما خوشم نیامده است.

آقای مشیری گفت خب در این سن و سال تو باید برای مادر یا پدر فکر کنی و تصور کنی می‌خواهی گفت‌وگویی با شعر، با این دو شخص داشته باشی. من هم هفته بعد شعری با چنین مضمونی نوشتم و تحویل آقای مشیری دادم. پس از آن آقای مشیری دیگر مرا رها نکرد و این‌گونه از ۹ سالگی، شعر سرودن را آغاز کردم تا به امروز که نمی‌دانم هنوز می‌توانم شعر بگویم یا نه.

آشنایی شما با فریدون مشیری به چه شکل بود؟
در آن زمان روزنامه‌ای چاپ می‌شد و آقای مشیری مسؤول بخش شعر آن بود. برادرم در چاپخانه‌ای کار می‌کرد که همین روزنامه در آن چاپ می‌شد. مادرم چون معلم بود و روزها سرکار، من در خانه تنها می‌ماندم.

نام پرننگ محمدعلی بهمنی در غزل امروز

وقتی درباره غزل امروز صحبت می‌کنیم، اتفاقی که برای غزل بعد از نیمه رخ داده، دو بزنگاه پرننگ و پر جلوه در این مسیر وجود داشته که زمینه تداوم غزل فارسی را فراهم کرده‌است؛ اولین بزنگاه پر جلوه بعد از تغییراتی که در شعر شهریار و دیگر شاعرانی که تقریباً با نیمه همدوره بوده‌اند، رخ داد. اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ اتفاقاتی رخ داده که بعدها ماهیت غزل را تغییر داده‌است. در این دهه شعرایی که خطر کردند و به ذهن و قلم خود اجازه دادند از شرایط معمول غزل فاصله بگیرند با چند اسم مواجه می‌شویم که چند نفرشان تأثیر زیادی در غزل تأثیر داشتند؛ از جمله منوچهر نیستانی که از اولین‌ها بود و بعد حسین منزوی، سیمین بهبهانی و محمدعلی بهمنی. بهمنی شاید در مقایسه با منزوی که اولین مجموعه شعرش را ابتدای دهه ۵۰ منتشر می‌کند، غزل‌های کمتری داشته‌باشد اما در همان دوران که منزوی غزل را به شیوه نو تجربه می‌کرد، بهمنی هم با غزل‌هایی مثل «از زندگی، از این همه تکرار خسته‌ام» داشت به سمت غزل نو حرکت می‌کرد.

در بزنگاه اول نام محمدعلی بهمنی وجود دارد. در دومین بزنگاه نیز بهمنی حضور دارد. بعد از انقلاب مسیر شعر عوض می‌شود چون شرایط اجتماعی تغییر کرده‌است و جنگ تحمیلی رخ می‌دهد و همه چیز دچار تغییر می‌شود.

دومین بزنگاه در نیمه‌های دهه ۷۰ برای غزل رخ می‌دهد که چند سالی از پایان جنگ تحمیلی گذشته و جامعه سعی می‌کند به شرایط عادی برگردد و دوباره به دلیل انتشار مجلات و بحث این‌که آیا غزل توان تداوم دارد یا نه، ماجرای انتخاب دوباره شکل از شعر، ماجرای حسی می‌شود و طبیعی‌است در این دوره حضور پرننگ داشت شیوه‌های نوتر غزل که البته ادعای مدرن‌تر بودن هم داشتند که البته الزاماً این طور نیست.

منتشر شدن دوباره مجموعه‌های حسین منزوی و محمدعلی بهمنی پس از دهه ۵۰ در سال‌های ۶۳ و دیده نشدن این دو مجموعه و انتشار دوباره دو مجموعه از این دو چهره در دهه ۷۰، دوران در تعیین مسیر غزل امروز نسل ما و نسل‌های پیش از ما موثر بودند و آن دو نام، محمدعلی بهمنی و حسین منزوی بود که باعث شدند بسیاری از شاعران به سراغ غزل بروند و تداوم غزل را به معنایی که امروز می‌شناسیم کمک کنند. به دو دلیل محمدعلی بهمنی یکی از آن نام‌هاست. یکی این‌که ارتباط شعرا و با مخاطب بسیار راحت است. دلیل دوم نیز در اواسط دهه هفتاد اتفاق افتاد، هر چند در ظاهر اتفاقی معمولی بود اما بسیار موثر بود. بهمنی در آن زمان کنگره‌های شعر و داستان جوان را به راه انداخت که چندسالی نیز ادامه پیدا کرد. هر چند کنگره‌ها موضوعی نبودند و روال و خط مشخصی نداشتند اما کنگره‌ها چندسال تداوم داشتند و نسل جوان غزل جانی تازه گرفت.